

## نرم افزار گرای آمریکای در صحنه عراق

نویسنده: سید اصغر کیوان حسینی\*

تاریخ دریافت مقاله: ۸۳/۵/۱۰

تاریخ تأیید مقاله: ۸۳/۸/۱۰

صفحات مقاله: ۲۷-۵۴

### چکیده

سابقه مبحث نرم افزار گرای در سیاست خارجی آمریکا به دهه هفتاد قرن بیستم می‌رسد، با این حال نظریه پردازی در ارتباط با آن پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق توسط برخی از اندیشمندان و نظریه پردازان آمریکایی شیوع بیشتری یافت. سیاست خارجی اعلامی آمریکا پس از فروپاشی اتحاد شوروی حول این سیاست شکل گرفته است و نظریه پردازان همواره در این رابطه به دولت آمریکا توصیه‌هایی داشته‌اند. روی کار آمدن نومحافظه کاران و برداشت آنان از وضعیت جهانی و تأکید آنها بر استفاده از قدرت نظامی برای رسیدن به اهداف سیاسی سبب شده است این کلیدواژه و مفهوم آن به نقد گذاشته شود. اقدامات نومحافظه کاران در عراق و افغانستان زمینه مناسبی برای گرایش محبوسیت آمریکا در جهان اسلام شده است. در این مقاله تلاش بر آن است ضمن بررسی سیر تاریخی نرم افزار گرای، عملکرد دولت‌مردان آمریکا و کابینه‌های بوش، کلینتون و بوش دوم در این رابطه مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

\* \* \* \* \*

### کلید واژگان

قدرت نرم، نرم افزار گرای، یکجانبه گرای، فرهنگ آمریکا، هژمونی بی خطر، نوانزو اطللی، نومحافظه کاری، لیبرالیسم فراملی.

\* آقای دکتر کیوان حسینی استادیار رشته روابط بین‌الملل و عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین(ع)

است.

## مقدمه

نرم‌افزارگرایی؛ اصطلاحی است که از دیدگاه جوزف نای، در زمینه ضرورت بهره‌گیری آمریکا از منابع نرم قدرت، گرفته شده است. اگرچه طرح این نظریه به سالهای ۱۹۹۰-۱۹۸۹ برمی‌گردد؛ براساس مدعای نگارنده مقاله، سابقه این چارچوب تحلیلی (قدرت نرم) به دوران جنگ سرد برمی‌گردد و گستره مفهومی آن نیز به امکان تعمیم تحلیلی آن به متوله‌های دیگری چون "رهبری" و "هژمونی خیرخواهانه" ارتباط می‌یابد.

در هر صورت، همگام با پردازش و قالب‌بندی مکرر این نظریه (قدرت نرم) در سالهای بعد از جنگ سرد، الگوی رفتاری کابینه‌های آمریکا نیز به جلوه‌هایی از آن منطبق شده است. اما سؤال اصلی این است که؛ آمریکا در مسیر بهره‌گیری از منابع نرم قدرت، بویژه در مورد عراق، تا چه میزان موفق بوده است؟

بر اساس تحلیل ارائه شده در این مقاله، کابینه فعلی آمریکا به‌رغم توفیقاتی که در عرصه امنیت‌گرایی (بویژه اشغال نظامی عراق) به دست آورده است، در پیشبرد اهداف نرم‌افزارگرایی، که در جلب حمایت دیگر ملتها (بویژه خاورمیانه و خاصه مردم عراق) و کنترل رفتار آنان خلاصه می‌شود، ناکام مانده است.

## ۱- مفهوم "قدرت نرم" و الگوی تعمیم‌پذیری تحلیلی آن

جوزف نای، به عنوان طراح و مفسر آمریکایی مفهوم "قدرت نرم"<sup>۱</sup> (به عنوان بخشی قابل تأمل از منابع قدرت ملی آمریکا)، برای اولین بار دیدگاه خود را در این خصوص در مقاله‌ای پیرامون ماهیت متحول قدرت، منتشر کرد. در این اثر بر مبنای پیچیدگیهای مربوط به "تبدیل قدرت"، دو روش اعمال مستقیم (شیوه آمرانه)<sup>۲</sup> و اعمال غیرمستقیم آن (متقاعدکننده) از هم تفکیک می‌شود. به زعم این نویسنده، در شرایط نویدبخش پایان جنگ سرد، ایالات متحده با اتکا بر فرهنگ جهانی خود، از فرصت مناسبی برای ایفای نقشی گسترده در عرصه نهادهای بین‌المللی برخوردار است؛ نقشی که به مثابه "رفتار غیرمستقیم یا متقاعدکننده قدرت"<sup>۳</sup> قابل تأمل است. نای در کنار پافشاری بر قدرت نظامی و میزان رشد اقتصادی، به عنوان عوامل مهم قدرت‌آفرینی کشورها،

1- Soft Power

2- Directive of Commanding

3- Indirect or Co-optive Power Behavior

"اقتصادهای اطلاعات پایه"<sup>۱</sup> و وابستگی متقابل فراملی را ویژگیهای عصر کنونی معرفی می‌نماید؛ مشخصه‌هایی که در عین حال معرف مبانی قدرت کمتر انتقال‌پذیر، کمتر ملموس و کمتر اجبارکننده هستند. در نهایت وی در چارچوب واکاوی مبانی اعمال قدرت آمریکا در شرایط پیش‌رو، بویژه خطرات مقابل آن در قرن ۲۱، بر ضرورت اتکا بر نظریه‌ای متمایز از مباحث مربوط به ماهیت متحول قدرت (چون کنترل اطلاعات طلبانه و ثبات مبتنی بر سلطه) تأکید می‌کند. (Nye, 1990)

به‌رغم توضیحات قبل، تصریح نای بر مفهوم خاص "قدرت نرم"، به عنوان مستطابیه می‌باشد؛  
 اصلی تجویزهای وی در مورد الگوی نقش آفرینی آمریکا و مبانی اعمال قدرتی آن در ۳۰  
 مقطع بعد از جنگ سرد، به مقاله‌ای تحت همین عنوان بازمی‌گردد. او ضمن اشاره  
 مجدد به دو بعد قدرت آمرانه و متقاعدکننده، بر ضرورت "توانایی کنترل محیط سیاسی"  
 و "ادارنمودن دیگر کشورها به رفتار مطلوب" (از نظر آمریکا) به عنوان مبانی  
 نقش آفرینی ایالات متحده اصرار دارد و از این هویت قدرتی جدید، تحت عنوان  
 "قدرت نرم" یاد می‌کند. در نظر این نویسنده قدرت نرم از برابری با قدرت فرماندهی<sup>۲</sup>  
 برخوردار است، تا آنجا که اگر دولتی بتواند این توانمندی را در نظر دیگر دول مشروع  
 جلوه دهد، در برابر خواسته‌هایش با کمترین مخالفت مواجه خواهد شد. نای منابع  
 قدرت نرم را در ایدئولوژی، فرهنگ جاذب، وابستگی متقابل و ارتباطات مشخص کرده  
 و در این زمینه، از آمریکا به عنوان دولتی برخوردار از فرصتهای کارآمد برای بهره‌گیری  
 از قدرت نرم خود (بویژه فرهنگ آمریکایی، اصول لیبرالیستی تأثیرگذار بر نهادهای  
 بین‌المللی اقتصادی و ایدئولوژی جامعه آمریکا ...) یاد می‌کند. (Nye, Fall 1990)

نای در آستانه قرن جدید، در جهت بازتعریفی از منافع ملی آمریکا، به ابعاد دیگری  
 از مفهوم قدرت نرم (توانایی جذب از طریق جاذبه فرهنگی و ایدئولوژیک) اشاره و  
 تأکید داشت که در عصر اطلاعات، این نوع قدرت بیش از نوع سخت آن (توانایی  
 اقتصادی و نظامی برای اجبار) قانع‌کننده و جذاب خواهد بود. در این راستا، وی  
 ضرورت بهره‌گیری از "جریانهای اطلاعات" را به عنوان بستر و محملی کارآمد، برای  
 انتقال آزادی و ارزشهای آمریکایی و تأمین‌کننده منافع ملی این دولت، مطرح می‌کند و  
 تأکید دارد که دل‌مشغولیهای به‌رودستانه، اعمال زور در جهت تقویت منافع

انسان‌دوستانه، شفاف‌سازی مواضع مربوط به نسل‌کشی و مداخله در جنگهای داخلی در مسیر واگذاری حق تعیین سرنوشت (به ملتها)، باید در صحنه رفتار و سیاست خارجی این کشور آشکار باشد. (Nye, 1990)

نای در کتاب "پارادوکس قدرت آمریکا"، که در سال ۲۰۰۲ منتشر شد، ضمن اشاره به سهم بی‌سابقه آمریکا در زمینه تأثیر بر نظم جهان امروز، تأکید می‌نماید که به نظر نمی‌رسد هیچ قدرت بزرگ سستی بتواند این نفوذ را به چالش بکشد. وی در کنار تصریح بر قدرت بی‌رقیب این کشور در عرصه نظامی، به نقش تعیین‌کننده قدرت نظامی در صحنه سیاست امروز با دیده تردید می‌نگرد و در مقابل، به دیگر اشکال قدرت بویژه "قدرت نرم" خاصه "جذابیت فراملی فرهنگ" و "نفوذ قابل توجه نهادها و رژیمهای بین‌المللی" توجه می‌کند؛ مقوله‌هایی که به دلیل رشد مباحث فراملی (که دیگر از طریق فعالیتهای یکجانبه قابل حل و فصل نیستند)، به یک ضرورت (نه امری تجملی) تبدیل شده‌اند. وی تأکید دارد که در سالهای اخیر، قدرت آمریکا تقریباً به همان میزان که از قابلیت‌های نظامی ریشه گرفته، فرهنگ جهان‌گرا و نقش کانونی آن در نهادهای بین‌المللی نیز ناشی شده است (Nye, 2002, 4-12, 39, 136-154)؛ افزون بر آن، اعمال یکجانبه قدرت سخت، بر کاهش قدرت نرم این دولت تأثیر مستقیم داشته است. (Ibid., 138-1347) بر این اساس تأکید دارد که منافع ملی آمریکا اقتضا می‌کند که از استراتژی بزرگ مهاجم و متکبرانه پرهیز و با دیگر کشورها از طریق نهادهای چندجانبه، یعنی ایجاد نضایی که در آن پیگیری منافع جهانی مشترک امکان‌پذیر می‌شود، همکاری کند.

بدین ترتیب این نویسنده در کتاب مزبور همان مفاهیم محوری مطرح شده در آثار سال ۱۹۹۰ خود را به استثنای برشمردن انواع جدید منافع ملی که در دوره انقلاب اطلاعات پدیدار شده است، مجدداً مورد تأکید قرار می‌دهد. (Ibid., 41-76) افزون بر آن، باید توجه داشت که نای در کتاب مورد بحث، از بعد مفهومی، در پی نقد استراتژی بزرگ آمریکا به رهبری بوش برآمده است.

دوک<sup>۱</sup> در نقد کتاب مزبور فرضیات مورد نظر نای را از نوع مباحثی معرفی می‌نماید، که چندان در حوزه روابط بین‌الملل مورد بحث و گفتگو واقع نشده است. وی بر این معنا تأکید دارد که بی‌ربطی فزاینده قدرت نظامی، تأثیر عملی نهادهای بین‌المللی، افول

نسبی دولت نسبت به بازیگران غیردولتی، ضرورت تعقیب یک هدف کلی، دستورکار یا برنامه لیبرال انترناسیونال، هنگامی که به عنوان مسیرها و روندهای اجتناب‌ناپذیر، تعبیر و تائید می‌شوند، به مقوله‌هایی مجادله‌برانگیز تبدیل خواهند شد. بر این مبنا، نویسنده مزبور زیربنای نظری بحث نای را بدون پشتوانه و توصیه‌ها و پیشنهادات وی را درخصوص ضرورت بهره‌گیری از منابع نرم قدرت در سطح سیاستهای آمریکا، آسیب‌پذیر تلقی می‌نماید. (Dueck, 2004, 202)

در اواخر سال ۲۰۰۲، نای با هدف تبیین محدودیت‌های قدرت آمریکا در مقاله‌ای تأکید می‌نماید که تداوم قدرت این دولت، به اهتمام جدی آن نسبت به قدرت نرم، بویژه در قالب "شکل دادن به خواستهای دیگران"، معنا خواهد یافت. در این زمینه، ارزشهای آمریکایی را مهمترین منبع قدرت نرم این کشور قلمداد کرده و تجلی این معنا را در فرهنگ آمریکایی و سیاستهای آن در صحنه خارجی (بویژه در زمینه پیشبرد صلح و حقوق بشر) پی‌گیری می‌کند. (Nye, 2002-03)

این نویسنده در اثری که اخیراً درباره‌ی قدرت نرم به عنوان حربه‌ای نافذ و موفقیت‌آفرین در سیاست جهانی ارائه کرده‌است، بعد از گذشت یک دهه از طرح اولیه آن باز بر نقش کارآمد ارزشها، ایده‌آلها و فرهنگ آمریکایی برای تأثیرگذاری بر اراده دیگر جوامع و نهادهای مدنی آنها و الگوی رفتاری کشورها و ملت‌های موردنظر (دولتمردان آمریکا) تأکید می‌نماید. در این اثر، نای تصریح می‌کند که امنیت آمریکا به همان میزانی که توفیقات نظامی در زمینه امنیت‌آفرینی برای این دولت سهم و نقش دارد، در گرو تسخیر اذهان و افکار و قلوب انسانهاست. (Nye, 2004)

الف) تعمیم‌پذیری مفهوم قدرت نرم در این پژوهش، حیطة مفهومی و تحلیلی "قدرت نرم"، گستره‌ای فراتر از چارچوب موردنظر نای را دربر می‌گیرد. به عبارت دیگر، بر مبنای دیدگاههایی که در رابطه با ضرورت تقیدپذیری دولتمردان و سیاست‌سازان آمریکا از مؤلفه‌ها و جهت‌گیری‌های اخلاقی‌گرایانه و آرمان‌گرا (بر محور شالوده‌های لیبرالستی و ارزشهای آمریکایی) ارائه شده‌است (Clawson, 1993, pp.505-508 and Deible, 1994, p.84)، می‌توان در قالبی تحلیلی از دو مفهوم "رهبری" و "همزونی بی‌خطر یا خیرخواه" نیز، به عنوان دیگر

مفاهیمی که در چارچوب نظرات تحلیل‌گران آمریکایی و سیاستهای اعلامی و اعمالی این دولت، بویژه بعد از پایان جنگ سرد، مدنظر قرار گرفته است؛ سخن‌گفت. بدین ترتیب حیطه مفهومی "قدرت نرم" از قالب تحلیلی دیدگاه نای فراتر رفته و طیف دیگری از ملاحظات دولتمردان آمریکا در حوزه نرم‌افزارگرایی را مشخص می‌کند.

#### ب) رهبری (Leadership)

در تعابیر خاصی که از مفهوم رهبری و جایگاه آن در رفتار خارجی آمریکا ارائه شده است، حداقل دو نکته مهم قابل تشخیص می‌باشد:

اولاً: رهبری از مفاهیمی است که با طبیعت و ماهیت (کاراکتر) این دولت عجین شده است؛ بویژه اینکه مفهوم مزبور در بستر تاریخی شکل‌گیری مبانی فکری و رفتاری این جامعه دارای هویت خاصی است. در این خصوص منابع و تحلیل‌های ارائه شده در باره نقش تاریخی این کشور در طول قرن بیستم قابل تأمل است. (Kissinger, 1996, 173-174 and Slater, pp.18-19)

ثانیاً: در میان تفاسیر ارائه شده، تعبیر غالب از رهبری، الگوی رفتاری مطلوب آمریکا در رهبری ملت‌های دیگر (در عرصه بین‌المللی) را دربرمی‌گیرد. براین اساس، به زعم رهبران این ملت، رهبری وجود برخی محورهای مشترک میان آن (به عنوان راهبر) و دیگر ملت‌ها (به عنوان راهرو و پیرو) را در برمی‌گیرد که در عین حال بر پذیرش متقابل اهداف مشترک و سرمایه‌گذاری دوجانبه برای آن دلالت دارد.

در این مورد می‌توان به طیف مشخصی از نظرات تحلیل‌گران آمریکایی، بویژه در دهه پایانی قرن بیستم، اشاره داشت. نکته جالب توجه این است که دیدگاه‌های مزبور در شرایطی مطرح شد که آمریکا با ضرورت بازبینی در نقش جدید خود در صحنه بین‌المللی مواجه شده بود. بحث را با نیکسون شروع می‌کنیم. وی در سال (۱۹۹۳) بر نقش آمریکا در جهان جدید، به عنوان نمونه شاخص قدرت، صلح و آزادی و راهنمای دیگر کشورها تأکید داشته و بر ضرورت ایفای "نقش رهبری" از سوی این دولت، اصرار می‌نمود. (نیکسون، ۱۳۷۷، ۳۱-۳۲)

اصرار کیسینجر بر مقوله رهبری آمریکا، نگرشی متمایز از دیگران را ارائه می‌دهد. به‌زعم وی همان‌گونه که بریتانیا بعد از جنگ جهانی دوم از "قدرت به سوی نفوذ" تغییر مسیر داد، آمریکا نیز در شرایط جدید، گریزی از تغییر موضع از "استیلاطلبی به سوی

رهبری "نخواهد داشت. بدین ترتیب این نویسنده، در قالب تأکید بر مفهوم رهبری، ضرورت امتزاج الگوی رفتار خارجی این کشور با مضامینی چون غرور و افتخار ملی، اصلاح سطح برداشت آمریکاییان از جامعه خود و دیگر ملتها از آمریکا... را پیش می‌کشد و از این زاویه مؤلفه‌های انگیزشی و اقناع‌ساز را به عنوان اجزای جدایی‌ناپذیر نقش رهبری آمریکا مورد تأکید قرار داد. (Leicester, 1996, 36-37)

زالمی خلیل‌زاد در چارچوب نگرش خود در خصوص نقش آمریکا در جهان بعد از جنگ سرد (۱۹۹۶)، سعی می‌نماید که سه استراتژی مشخص را در جهت ساماندهی به استراتژی ملی این کشور مورد بررسی قرار دهد: چندجانبه‌گرایی و توازن قدرت<sup>۱</sup>، نوانزوطلبی<sup>۲</sup> و رهبری جهانی<sup>۳</sup>. در نظر این نویسنده تمرکز آمریکا بر راهبرد نهایی (رهبری جهانی) حداقل از سه فایده اصلی برخوردار خواهد بود:

- محیط بین‌المللی از پذیرش بیشتری در مورد ارزشهای آمریکایی (دموکراسی) برخوردار خواهد شد؛

- جهان از فرصت‌های بهتری برای توسعه رفتارهای همکاری‌گرایانه در جهت رسیدگی به معضلات عمده جهانی (چون اشاعه سلاحهای هسته‌ای، تهدیدات حاصل از هژمونی منطقه‌ای...) برخوردار می‌شود؛

- رهبری آمریکا می‌تواند مانع ظهور رقبای خشونت طلب جهانی و پرهیز از دیگر جنگهای گرم و سرد جهانی شود.

بدین ترتیب در نظر وی رهبری آمریکا در مقایسه با یک نظام دو یا چند قطبی موازنه قدرت، از نقش رساتری در جهت ایجاد ثبات جهانی برخوردار است. (Khalilzad, 1995, 94-95)

به عنوان آخرین نگرش تحلیلی در خصوص مقوله رهبری، به ویلیام مانیس (۲۰۰۱) اشاره می‌نماییم. در چارچوب تحلیلی وی، مفهوم رهبری و برداشتهای جدید از آن، در قالب دیدگاه موسوم به "شکل‌دهندگان"<sup>۴</sup> یا "واقع‌گرایان دوراندیش"<sup>۵</sup> هویت می‌یابد. در نظر این مکتب، پی‌گیری برای رهبری، واقع‌گرایانه‌تر از تلاش برای سلطه خواهد بود؛ بر

- 1- Multipolarity and Balance of Power
- 2- Neo-Isolationism
- 3- Global Leadership
- 4- Shapers
- 5- Prudent Realists

این اساس تأکید می‌شود که آمریکا در استفاده از قدرت باید محتاط و دوراندیش عمل کند و در پی تحقق اهداف در سایه همراهی با دوستان و متحدان باشد. (Maynes, 2001, 53-55)

#### ب) هژمونی بی‌خطر (Benign Hegemony)

در یک تعبیر کلی، هژمونی در سیستم بین‌الملل به توانمندی ابتکاری دولتی قدرتمند در شیوه مدیریت جهانی و برتری بدون منازعه آن اطلاق شده است. مسلماً در این زمینه هژمون از منابع اقتصادی، نظامی، ایدئولوژیک و سیاسی لازم بهره‌برداری می‌نماید. (Calco, 1987, 14)

با توجه به نکته قبلی باید یادآور شد که بهره‌گیری از تعبیری چون رئوف، خیرخواه، خیر، ... برای توصیف نقش استیلاطلبانه (هژمونیک) آمریکا در سطح مدیریت جهانی، ریشه در تعبیر خاصی دارد که در دهه ۱۹۴۰ توسط هنری لوئیس<sup>۱</sup>، بنیان‌گذار مجله تایم، در خصوص استیلای بین‌المللی آمریکا مطرح شد. این نویسنده در مقاله بسیار مشهور "قرن آمریکایی"<sup>۲</sup> ضمن طرح ضرورت حمایت مالی از امور بشردوستانه در سطح جهان، بر این مهم تأکید می‌نماید که آمریکا بیش از اینکه کشوری "قدرتمندتر" باشد، باید به عنوان قدرتی "بهرتر" مورد توجه و نظر جهانیان قرار گیرد. (Maynes, 1998, 40) این تعبیر بتدریج زمینه‌های لازم برای ارائه تحلیلها و تفاسیر دیگر از چهره آمریکا را فراهم آورد، چنانکه برخی مدعی شده‌اند که تسلط آمریکایی در حدها فصل سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۵، بیش از تصویری از یک "پلیس"، به عنوان یک "خیر یا نیکوکار جهانی"<sup>۳</sup> باید مورد توجه قرار گیرد. (Ibid)

از سوی دیگر ریشه تعبیر "بی‌خطر" منصب و نقش هژمونی جهانی آمریکا را می‌توان در الگوی تبیینی گیلپین (۱۹۸۷) در خصوص جایگاه آن کشور در صحنه اقتصاد جهانی، بویژه در تعبیر "مرکانتلیسم بی‌خطر" ریشه‌یابی کرد. بر مبنای این برداشت، آمریکا باید به عنوان مظهر رقابت و پی‌جویی محدود منافع ملی، مخالف آسیب‌رسانی

- 1- Henry Luce
- 2- American Century
- 3- World's Good Samaritan
- 4- Benign
- 5- Benign Merchantlism



به دیگر کشورها و نظام بین الملل و به عنوان پاسخی مناسب و کارآمد به معضل ثبات آفرینی در عرصه اقتصاد بین الملل مورد توجه قرار گیرد. (صادق، ۱۳۸۱، ۶۱)

پل نیتز (۱۹۹۰)، و مایکل لیند (۱۹۹۴)، از دیگر تحلیل گرانی هستند که از همین زاویه به نقش جهانی آمریکا توجه کرده اند. (Nitz, 1990, 12-14 and Lind, 1994, 16)

کاگان به عنوان یکی از معروفترین مدافعان الگوی تحلیل نقش بی خطر و مصلح، اساساً هژمونی خیرخواهانه ایالات متحده را برای بخشهای گسترده‌ای از جمعیت جهان امری مناسب و مفید تلقی کرده و ترتیبات بین المللی را که در این چارچوب هویت می‌یابد، از هر بدیل واقع‌گرایانه دیگر بهتر دانسته است. (Kagan, 1998, 27-28)

هانتینگتون نیز در مباحث خود در خصوص جایگاه آمریکا در آستانه قرن ۲۱، دولتمردان این کشور را به عنوان رهبرانی مایل به اقدام درجهانی تک قطبی معرفی کرده و بر مساعی آنان در زمینه معرفی دولت خود به جهانیان در چهره هژمونی خیرخواه تأکید می‌نماید. (Huntington, 1999, 37-38)

## ۲- نرم افزار گرایسی در چارچوب سیاستهای اعلامی و اعمال آمریکا

در دومین فراز بحث سعی می‌شود ردپای مشخص و قابل تأملی از تحلیلهای "نرم افزار گرایسی" در چارچوب سیاستهای اعلام شده و اعمالی کابینه‌های بعد از جنگ سرد آمریکا شناسایی شود. این الگو دوره‌های بوش اول و کلینتون را به عنوان آخرین کابینه‌های دهه پایانی قرن بیستم مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد؛ و در گام نهایی، حادثه ۱۱ سپتامبر به عنوان نقطه عطفی در آغاز جهت‌گیریهای نرم‌افزاری بوش دوم، تحت عنوان "لیبرالیسم فراملی"، مورد بحث قرار خواهد گرفت.

### الف) بوش و نظم نوین جهانی

آغاز دوره ریاست جمهوری بوش در ژانویه ۱۹۸۹، مصادف با تحولات خاصی بود که به طور عمده در مایه‌های اصالت‌آمیز سیاستها و نگرشهای جدید رهبری اتحاد شوروی ریشه داشت. تأکید گورباچف بر ضرورت بازانندیشی در مؤلفه‌های اصلی سیاست بین الملل و زیرساختهای همکاری‌افزا به جای تعاملات رقابت‌آمیز میان دو قدرت جهانی، فضای جدیدی از مناسبات بین المللی را طلب می‌کرد؛ شرایط نوینی که بر صیانت از روند فزاینده وابستگی متقابل و دفاع از ارزشهای جهانی تأکید داشت. (Holloway, 1988-89)

بوش در مراسم سوگند ریاست جمهوری، از نسیم آزادی و دموکراسی که در جهان وزیدن گرفته است سخن گفت و ضمن تأکید بر خاتمه دوره دیکتاتورها، به رسالت آمریکا برای کمک به مردم جهان اشاره کرد. مضاف بر آن، اصرار داشت که تنها راه تضمین زندگی مرفه و عادلانه برای بشریت، بازار آزاد، آزادی بیان، انتخابات آزاد و تصمیم‌گیری آزاد می‌باشد. (اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ۱۳۷۶، ۲۸)

وی در چارچوب استراتژی امنیت ملی آمریکا در دهه ۱۹۹۰، هدف آمریکا را ایجاد دنیایی باثبات و امن که در آن آزادیهای سیاسی و اقتصادی و حقوق بشر و نهادهای دموکراسی رعایت و برقرار گردد، دانسته (بوش، ۱۳۷۰، ۱۲) و "قرن آمریکایی" شکل گرفته در پیش روی جهانیان را (Burkhaliber, 1991, 29)، فرصتی ویژه برای دولتمردان آمریکا قلمداد می‌نماید که به واسطه آن می‌توانند، نظم نوین بین‌المللی را براساس ارزشها و ایده‌آلهای خود (همان) و برتری جهان‌گرایانه آمریکا برپایه مسئولیتها و آرمانهای مشترک، بنا نمایند. (استایون، ۱۳۷۱، ۳۴۵)

### ب) کلینتون و آرمان پیشبرد دموکراسی

مهمترین دستورکار کابینه کلینتون، به عنوان اولین رئیس جمهور بعد از جنگ سرد، ارائه آموزه‌ای بدیع و متناسب با مقتضیات جدید بود. این امر بر این مسأله تأکید داشت که بعد از گذشت چهاردهم از استیلای استراتژی "سدبندی" به عنوان درونمایه سیاستهای خارجی و امنیت ملی، با حذف تهدید شوروی، دولت این کشور گریزی از حرکت به فضایی فراتر از این چارچوب تحلیلی ندارد. براین اساس باید ضمن مسلح شدن به درکی مناسب از بایسته‌های سیاست خارجی و سنن امنیت ملی و نیز تحلیل اشتباهات گذشته، بیان اهداف و منافع آمریکا در جهان، تعریف روشنی از ماهیت درگیری جهانی این کشور ارائه و در نهایت نقش نیروهای نظامی را هموار نمود. (Wallop, 1993)

درگیری برای دموکراسی<sup>۱</sup>، به عنوان رکن سیاست خارجی آمریکا، تنها مقوله‌ای بود که کلینتون از اولین سخنرانی خود در دسامبر ۱۹۹۱ به عنوان یک چارچوب سیاسی جامع مورد شرح و بسط قرار داد. در همین رابطه مقوله "پیشبرد دموکراسی"<sup>۲</sup> به عنوان استراتژی بزرگ کابینه وی، مورد توجه تحلیل‌گران قرار گرفته‌است. (Clinton, 1991)

1- Engagement for Democracy

2- Promotion of Democracy

یکی دیگر از جلوه‌های نرم‌افزارگرایی کابینه کلینتون بر محور پیشبرد دموکراسی، در استراتژی امنیت آن قابل بررسی است. در این زمینه اسناد "استراتژی امنیت ملی (برپایه) درگیری و گسترش"<sup>۱</sup> مربوط به سالهای ۱۹۹۴ و ۱۹۹۶ مدنظر قرار دارد. (www.fas.org/1996) یکی از نکات مهم در این اسناد (بویژه سند ۱۹۹۶)، تأکید بر مفهوم "رهبری" است، به نحوی که "رهبری آمریکایی" در کنار "سیاست درگیری"، ضامن و مقوم فرصت‌های لازم در جهت دفع تهدیدهای پیش‌روی این کشور تلقی کرده‌است. در همین ارتباط، کلینتون در مقام تشریح علل اصلی وقوع حرکت‌های تروریستی علیه آمریکا، به نقش جهانی این کشور در زمینه دفاع از آرمان‌های بشری، بویژه حقوق بشر را به عنوان دلیل اصلی آن مورد تأکید قرار می‌دهد. (هرسیج، ۱۳۸۰، ۲۳)

#### ج) بوش پسر و آموزه مبارزه با تروریسم در کنار پیشبرد دموکراسی

اولین کابینه آمریکا در قرن جدید با الهام از آرمان‌های نومحافظه‌کاری، درصدد ترسیم نقش جدید برای این کشور در جهت مقابله با تهدیدات نوین برآمد. نکته قابل تأمل این است که بر خلاف درونمایه آرمان‌های مزبور، مواضع بوش (دوم) در مبارزات انتخاباتی (۲۰۰۱) و نگرش گروه همراه وی، که جملگی از پایبندی کابینه جدید به جهت‌گیری‌های امنیتی - استراتژیک حکایت می‌کرد؛ حادثه ۱۱ سپتامبر تصویر پیش‌گفته را متحول کرد؛ تا آنجا که به رغم پایبندی خاص کابینه نوپا به آموزه "مبارزه با تروریسم" لفاظی بر محور "توسعه دموکراسی" (حداقل در سطح مواضع اعلامی) در ملاحظات کلان دولت بوش از هویت و معنای خاصی برخوردار شد. (Dobriansky, 2003, 142)

به کلام دیگر؛ در چارچوب مواضع کابینه بوش (دوم)، پایبندی به رئالیسم کلاسیک از نوعی سوگیری ایدئولوژیک، ارزش‌طلب و فرهنگ‌ساز نیز برخوردار شده‌است. به همین دلیل، طیفی از تحلیل‌گران که نسبت به درونمایه ایده‌آلیستی استراتژی بزرگ کابینه فعلی آمریکا حساس هستند، درصدد تشریح وجوه تمایزبخش میان رئالیسم کلاسیک و الگوی موردنظر کابینه فعلی آمریکا یعنی "رئالیسم نومحافظه‌کار" برآمده‌اند. (Mazarr, 2003) بر این اساس، مواضع لیبرالیستی هیأت حاکمه ایالات متحده، بویژه

پافشاری بر کاربرد استراتژیک مؤلفه‌های مذهبی، به توجیه تشدید و قطعیت سیاستها و اهداف نظامی گرایانه آمریکا در ارتباط با نظام بین‌الملل، مساعدت نموده است.

۱- سیاستهای اهلای بوش (پسر) در خصوص اخلاق‌گرایی لیبرال (نرم‌افزارگرایی) مواضع کلان دولت بوش (دوم) در چارچوب نگرشهای اخلاق‌گرایانه لیبرالیستی، از زوایای متعددی قابل بررسی است. در این زمینه نطق سالانه وی در کنگره این کشور (ژانویه ۲۰۰۱)، سخنان او در جمع فرماندهان ارتش آمریکا (ژوئن ۲۰۰۲) و سند استراتژی امنیتی آمریکا (سپتامبر ۲۰۰۲) را می‌توان به عنوان مهمترین نمونه‌هایی معرفی کرد که معانی و مضامین مزبور را (صرف‌نظر از کشور خاص چون عراق یا منطقه خاص چون خاورمیانه) دربر گرفته است.

بوش در اولین نطق سالانه خود در کنگره (ژانویه ۲۰۰۱)، بر "سپاه آزادبخواه آمریکا" به عنوان کانون عضویت و تجمع مردم آن کشور تأکید می‌نماید و در همین رابطه تصریح دارد که ایالات متحده از رسالت و مسئولیت الهی برای رهبری جهان بر محور دفاع از آزادی و عدالت برخوردار است. (بولتن، ۳-۱۶) سخنرانی بوش در حضور فرماندهان ارتش در دانشگاه وست‌پوینت (ژوئن ۲۰۰۲)، وجوه مشخص‌تر و به‌هنگام‌تری از مواضع نرم‌افزاری وی را معرفی می‌کند. رئیس جمهور آمریکا ضمن یادآوری ارزشهای آمریکایی و ابراز توجه خاص نسبت به آزادی بشر در سطح جهان، منبع اصلی تهدید و چالشهای پیش‌روی این مقوله (آزادی بشریت) را در دو محور "حکومت‌های دیکتاتوری" و "تروریسم" مورد تأکید قرار می‌دهد. وی در چارچوب مطالب مزبور از ضرورت ایجاد نظم جهانی لیبرال سخن گفته و "قدرت نظامی آمریکا" را شرط تحقق آن معرفی می‌کند. (www.Releases/2002/200/20601)

استراتژی امنیت ملی آمریکا که در قالب سند مشخصی در سپتامبر ۲۰۰۲ منتشر شد (www.whitehouse.2002)، به گونه‌ای خاص بر دیدگاههای اخلاق‌گرایانه کابینه بوش اشاره دارد. چنانکه به‌زعم برخی تحلیل‌گران، سند مزبور نگرش نوگرایانه‌ای را در جهت ایجاد پیوند میان مفاهیمی چون "احترام به مرتبت و شأن بشریت" با "آزادسازی توانمندیهای بالقوه انسان" ارائه داده است. افزون بر این، به نظر می‌رسد که نوع ترتیب‌بندی فصول سند نیز می‌تواند میزان ثقل مفهومی اخلاق‌گرایی در آن را مشخص کند؛ چنانکه در متن مزبور قبل از پرداختن به ضرورت مقابله جهانی با تروریسم (به

عنوان اصل سامان‌بخش سیاست خارجی و ملاحظات کلان استراتژیک آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر (کیوان‌حسینی، ۱۳۸۱)، در قالب فصلی مستقل، ضرورت تقدیس و تکریم از مرتبت و شأن انسانها مورد توجه واقع شده است. افزون بر آن، در بخشهایی از این سند، بر مسأله جذاب کردن مواضع رسمی آمریکا در قالب لفاظی اخلاقی و ارزش‌گرایانه، تأکید شده است؛ از جمله:

«ما (آمریکا) در پی ایجاد توازن قوایی هستیم که مطلوب و مناسب آزادی بشر باشد ... ما فعالانه در جهت القای امید به دموکراسی ... در تمام جهان تلاش خواهیم کرد ... ایالات متحده باید مدافع آزادی و عدالت باشد ...».

در همین زمینه می‌توان به نوع نگرش کابینه بوش در خصوص اصول ناظر بر سیاستهای جهانی توجه داشت؛ چرا که در بیان صریح سند موردنظر اصل "رقابت میان قدرتهای بزرگ" به "همکاری با هر مرکز بزرگ قدرت جهانی" تبدیل شده است؛ همکاری که بر مبنای "توافق بر محور اصول بنیادین" معنا و هویت یافته و به عنوان یک "فرصت" در اختیار نظام بین‌الملل قرار خواهد گرفت. (Ibid., 23)

پیام اتحاد<sup>۱</sup> که در ژانویه ۲۰۰۲ توسط بوش ایراد شد، هفت محور از اصول اخلاقی موردنظر وی را که به‌طور کامل در چارچوب رفتار میان "دولت و افراد" معنا می‌یابد، معرفی می‌کند: حاکمیت قانون، محدودیت‌های قدرت دولت، احترام به (حقوق) زنان، مالکیت خصوصی، آزادی بیان، عدالت‌برابر و تسامح مذهبی. لازم به ذکر است که به‌زعم بوش، این موارد هفتگانه، اصولی را دربرمی‌گیرند که در سطح جهانی مورد قبول و پذیرش تمامی ملتها و جوامع بوده و به هیچ عنوان ملهم از "استثناگرایی آمریکایی" یا اسطوره‌های فرهنگی این جامعه (بویژه اسطوره شهری درخشان بر فراز بلندی) نمی‌باشند. (Zelikove, 2003)

واکاوی تحلیلی برخی از مهمترین مقوله‌های اخلاقی<sup>۲</sup> ترواپاله بوش پس در میان مواضع لفاظانه کابینه فعلی آمریکا و دیدگاههای تحلیل‌گران این کشور در خصوص پایبندی رفتار خارجی آن به مضامین لیبرالیستی، برخی از اهمیت خاصی برخوردارند؛ بویژه اینکه این تأکیدات به ظاهر انسان‌دوستانه، برای پیشبرد ملاحظات امنیتی - استراتژیک ایالات متحده زمینه‌های تسهیل‌کننده‌ای را نیز فراهم می‌آورند:

## - مفاهیم "دولتهای ورشکسته"<sup>۱</sup> و "تغییر رژیم"<sup>۲</sup>

مفهوم دولتهای ورشکسته یا ناکام، به‌رغم برخورداری از سابقه‌ای در حدود نیم قرن در عرصه نظریه‌پردازی سیاسی، در دید نظریه‌پردازان و تصمیم‌سازان کابینه فعلی آمریکا از تعامل محتوایی خاصی با استراتژی مبارزه با تروریسم برخوردار شده‌است. به بیان دیگر، بر مبنای دیدگاه نومحافظه‌کارانه دولت بوش، دولتهای ورشکسته به دولی اطلاق می‌شود که فاقد ابزارهای لازم برای اعمال اقتدار در حیطه سرزمینی خود بوده و قادر به تأمین و پاسخگویی منطقی به نیازمندیهای اساسی جامعه نمی‌باشند؛ به‌زعم اینان، این وضعیت که از بروز و تعمیق نوعی نارضایتی گسترده در سطح این جوامع حکایت می‌نماید، می‌تواند موجبات شکل‌گیری و توسعه حرکت‌های تروریستی را فراهم آورد؛ روندی که در سطحی گسترده‌تر به فعالیتهای تروریستی در سطوح ملی و فراملی تبدیل شده و امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی را با چالش‌های خاصی مواجه می‌نماید. تجویز مشخص دولت آمریکا در جهت پاسخگویی به این معضل، سازوکار "تغییر رژیم" است (کیوان حسینی، ۱۳۸۲). در این ارتباط تأکید می‌شود از آنجا که فعالیتهای تروریستی در چارچوب مرزهای مشخص قابل تعریف و پی‌گیری نمی‌باشد، حیطه فعالیتهای نظامی آمریکا برای مقابله با این تهدید نیز نباید در قالب مرزهای ملی کشورها تعریف شود. در این راستا این کشور از حقانیت لازم برای نقض حاکمیت ملی دولتهای ورشکسته یا ناکام و دخالت در حیطه حاکمیت آنان برخوردار بوده و می‌تواند از طریق مداخله مستقیم نظامی، زمینه‌های لازم را برای تثبیت شرایط، اعمال ضوابط امنیت‌آفرین، تحلیل و هدم زمینه‌های تحریک‌کننده فعالیتهای تروریستی فراهم آورد و در نهایت، به استقرار رژیمی مسلح به منابع اقتدارآفرین (بویژه نهادهای سیاسی دموکراتیک و تعمیق فضای دموکراسی در سطح جامعه) کمک اصولی نماید. (Ikenberry, 2002, 91-92)

به‌طور منطقی سوابق عملکرد آمریکا در تهاجم نظامی به افغانستان و عراق و اشغال این سرزمین‌ها، به عنوان راهکار اساسی در جهت رویارویی با تهدیدات حاصل از تروریسم، قرائن مشخصی را در تأیید سمت‌گیری آنان نسبت به دولتهای ناکام (ورشکسته) و ارتباط آن با انگیزه‌های مداخله‌گرایی آمریکایی ارائه می‌دهد. نکته مهم و

تعجب برانگیز این است که در مراحل زمینه‌سازی برای تهاجم نظامی به عراق در سال ۲۰۰۳ و بعد از آن، یعنی در جریان تداوم و تعمیق وضعیت اشغالگری این کشور، دولتمردان آمریکا بر مضامینی چون "توسعه دموکراسی در عراق" (Snyder, 2002, 36)، یا "دولت‌سازی در عراق" (Dobbins, 2003, 108-109)، به عنوان بخشی از اهداف محوری تجاوز نظامی و سقوط رژیم صدام تأکید داشتند.

با توجه به اهمیت جایگاه بحث موردنظر در استراتژی کلان دولت بوش، باید از تحلیل گرنی سخن گفت که در فضای کلی لفاظی استراتژیک آمریکا، هدف توسعه دموکراسی در سرزمین اشغال شده عراق را ردیابی می‌نمایند؛ در این خصوص برخی از نظریه‌پردازان از زاویه "اسطوره امپراتوری"؛<sup>۱</sup> به آن توجه داشته‌اند. به زعم آنها بر مبنای این تحلیل که اولین دهه قرن بیست و یکم همانند دهه اول قرن بیستم، "عصر امپراتوری"<sup>۲</sup> یعنی امپراتوری آمریکا، باید تلقی شود، امپراتوری که برخلاف برداشت سنتی از ویژگیهای دولتهای از این سنخ (امپراتور) یعنی ملی یا چندملیتی بودن، دارای وضعیتی چندفرهنگی و فراملی<sup>۳</sup> است (Kurth, 2003, 5). در این رابطه از جنگ علیه صدام به عنوان پیش‌شرط اساسی اشاعه و تثبیت چارچوب فکری و ارزشی مطلوب امپراتور (یعنی دموکراسی) در عراق سخن گفته شده‌است. (Snyder, 2003, 36)

در همین زمینه می‌توان به دیدگاههایی اشاره کرد که بر محور لفاظی‌های سرشار از درونمایه ارزشی<sup>۴</sup>، چرایی و دلالت ضرورت عزیمت آمریکا به سوی نبرد با عراق را در تحقق آزادی و دموکراسی برای مردم این سرزمین توجیه می‌نماید. این شیوه تحلیل حتی پیش از لیبرالهای سنتی، اغلب از سوی واقع‌گرایان سنتی پیشنهاد شده‌است. در همین ارتباط به‌رغم تأکید بر "ضرورت نقش رهبری و هدایت آمریکا در جنگ" به عنوان پیش‌شرط اساسی و غیرقابل تخطی تقویت قدرت آن در منطقه، در مواردی بهره‌گیری از لفاظی اخلاق‌گرایانه، جزو سازنده و ضروری پیشبرد دستورکار امنیت ملی این کشور مطرح می‌گردید. (Gelb & Rosentbal, 2003, 5)

- 
- 1- Myth of Empire
  - 2- Age of Empire
  - 3- Multicultural and Transnational
  - 4- Value-laden Retoric

بدین ترتیب، افرادی چون تام بری از زاویه "مطلق‌گرایی اخلاقی" به جنگ آمریکا علیه عراق توجه می‌کنند. به‌زعم وی آمریکاییان همواره به ارزشهای آمریکایی با دیده مباحثات می‌نگرند و آن را یکی از میراث‌های مهم بشر قلمداد می‌کنند. این نویسنده تأکید دارد که در دوران کلینتون سیاست خارجی آمریکا بیشتر حول مداخله‌گرایی بشردوستانه و مسأله حقوق بشر تمرکز داشت و کلینتون در واقع به گسترش ارزشهای آمریکایی از راه مطلوب‌تر جلوه دادن آنها معتقد بود. اما بوش (دوم) در مقابل، ارزشهای آمریکایی را معادل خیر و ارزشهای دیگر را معادل شر می‌داند. در نظر این نویسنده، برنامه تبدیل آمریکا به قدرت مسلط، ریشه‌های عمیق اخلاقی دارد و با مأموریت محول شده از سوی مسیح همراه است. در دولت بوش به جای تأکید بر ارزشهای سیاسی لیبرال، بر تضاد ارزشها تأکید و مسأله منازعه میان خیر و شر نیز تشدید می‌شود. طرح محور شرارت نیز در همین راستا معنا پیدا می‌کند. در چارچوب تحلیلی بری، مهمترین معیار اخلاقی در سیاست خارجی بوش، غلبه نهایی بر شر آن هم از هر طریق ممکن است. به همین دلیل سیاست "تغییر رژیم" رویارویی با رژیمهای سرکوبگر و ناقض حقوق بشر و حتی حمله، در دکترین بوش از لحاظ اخلاقی قابل قبول است. بری در مورد ارتباط دادن این سمت‌گیری کلان اخلاقی و انگیزه‌های تهاجم به عراق، مدعی است که در چارچوب همین مطلق‌گرایی اخلاقی، رسانه‌های جمعی آمریکا نیز در تلاش هستند که جنگ مزبور را نیز جنگی مذهبی میان خیر و شر جلوه دهند. حتی در نظر برخی از تندروهای دولت آمریکا حمله نظامی به عراق، معادل آغاز جنگ صلیبی دیگری است، که آمریکا باید به‌پشتوانه قدرت بی‌نظیر نظامی در این امر اخلاقی پیروز شود. (استراژی کلان ...، ۱۳۸۲، ۸۲)

سومین محور این بحث را به مقوله توسعه دموکراسی در خاورمیانه اختصاص می‌دهیم. نکته مهم این است که در مواضع لیبرالیستی بوش در مورد کشورهای اسلامی - عربی و منطقه خاورمیانه، ضرورت "ایجاد جوامع آزاد و دموکراتیک" در این منطقه، به عنوان وظیفه‌ای حیاتی و تعمدهی اجتناب‌ناپذیر (اما مشکل) برای آمریکا، تلقی شده است. (Berger, 2004, 47)

در چارچوب ریشه‌یابی این طیف از مواضع بوش (دوم) در خصوص منطقه خاورمیانه، باید از الگوی علت‌یابی آمریکاییان در مورد حادثه یازده سپتامبر سخن



گفت. در واقع یکی از درسهای حاصل از حادثه مزبور این بود که (برخلاف تصور آنان)، مخالفت و کینه‌ورزی نسبت به سیاستها و نقش جهانی و منطقه‌ای آمریکا، بویژه در جهان اسلام، دارای ریشه‌های قوی است که غفلت از آن می‌تواند دارای پیامدهای امنیتی مستقیم در داخل این کشور باشد. (Walt, 2001-02, 56)

در هر صورت، توفیقات اولیه نظامی آمریکا در عراق و تحقق پروژه تغییر رژیم در این کشور، روند توجه به ضرورت اعمال اصلاحات سیاسی و اقتصادی در خاورمیانه از ابعاد فزاینده‌ای برخوردار شد. به تعبیر برومبرگ، «هیچ دولت آمریکایی به اندازه دولت بوش (دوم) دربارهٔ دموکراسی در خاورمیانه صحبت نکرده‌است. رئیس جمهوری و مشاورانش بارها در مورد دموکراسی در عراق پس از صدام سخن گفته‌اند، تجربه‌ای که می‌تواند نمونه و الگویی واقعی برای سایر ملت‌های عرب باشد. این دیدگاه بر این باور است که خاورمیانه‌ای‌ها بزودی همان آزادی‌ها و حقوقی را طلب خواهند کرد، که عراقی‌ها هم‌اکنون در پی آن هستند.» (برومبرگ، ۱۷) در واقع در لایه پنهانی این طرح، عزم استفاده از قدرت بی‌همتای آمریکا برای شکل‌دهی مجدد خاورمیانه با حمایت از دوستان آمریکا در منطقه، مخالفت با دشمنان و پی‌گیری ارتقای دموکراسی و آزادی وجود دارد. (گوردن، ۱۳۸۲، ۲۱۶) در همین راستا، مبانی بینش خاورمیانه‌ای بوش (دوم)، در قالب محورهای چهارگانه زیر مورد توجه قرار گرفته است:

اولین و اساسی‌ترین مورد به ضرورت بازبینی سیاست حفظ وضع موجود در صحنه تعامل میان آمریکا و حکومت‌های سرکوبگر جهان عرب بازمی‌گردد؛ بازنگری که باید در این منطقه به سوی توسعه و تعمیق آزادی، مقابله با گرایشهای مدافع تروریسم، مشکلات ناشی از مسأله عراق، ... و در یک کلام، بازتعریف سیاستهای سنتی گذشته هدایت شود؛

دومین فرضیه به توسعه سلاح‌های کشتار جمعی از سوی صدام و تهدیدات آن برای صلح و ثبات منطقه‌ای در بلندمدت ارتباط می‌یابد. مجموعه فرضیات بعدی در رابطه با اسرائیل و همسایگانش مطرح است. در این زمینه باید از تلاشهای بوش در خصوص روند مذاکرات صلح اسرائیل و فلسطین سخن گفت، که در نهایت به تمرکز بر سیاست عدم

مداخله<sup>۱</sup> منجر شد. مفروض آخر در پس نگرش خاورمیانه‌ای کابینه فعلی آمریکا این است که صلح و ثبات بلندمدت و خاتمه تروریسم ضدغربی صرفاً به دموکراتیک شدن منطقه، به عنوان هدفی بلندمدت، منوط خواهد بود. (همان، ۲۲۱-۲۱۷)

### ۳- افول قدرت نرم آمریکا در عرصه عراق

“چرا آمریکا مورد کینه و تنفر ملت‌های دیگر، بویژه خاورمیانه، قرار گرفته است؟” این سؤالی است که بویژه در سال‌های اخیر حداقل در بین محافل و تحلیل‌گران این حوزه به موضوعی خاص تبدیل شده است. به‌طور منطقی برای تقسیم‌بندی پاسخ‌های متنوعی که برای این پرسش می‌توان در نظر گرفت، معیارهای متفاوتی نیز قابل ارائه است؛ اما براساس منطقی مستتر در نظریه “قدرت نرم”، پاسخ اصلی در مقوله “جذابیت‌آفرینی” خلاصه می‌شود؛ جذابیتی که در نهایت در کنترل رفتار مخاطب آید هویدا باشد. بدین ترتیب سازوکار “اقناع‌سازی” از شالوده‌های سیاست‌های معطوف به پیشبرد قدرت نرم محسوب می‌شود.

رویکرد مبتنی بر کارویژه‌های قدرت نرم، در صحنه‌های گوناگون مورد آزمون قرار گرفته است؛ در واقع، اگر چه از اواخر دهه ۱۹۸۰ و بویژه در اوایل دهه پایانی قرن بیستم، باب نظریه‌پردازی در این خصوص (به کمک نای) گشوده شد؛ اما با اتکا بر ظرفیت تعمیم‌پذیری مفهومی آن (حداقل از منظر این پژوهش) می‌توان گفت که سابقه بهره‌گیری از این طیف منابع قدرت، در دوران جنگ سرد نیز کاملاً مشهود است. به کلام دیگر، در تمامی فرازهای بعد از جنگ جهانی دوم و ملاحظات کلان امنیتی - استراتژیک رؤسای جمهور آمریکا تا فراز پایان جنگ سرد، قرائن مشخصی از پابندی آنان به بهره‌گیری از منابع نرم قدرت را می‌توان مورد توجه قرار داد؛ در این میان پافشاری بر حقوق بشرگرایی و تقویت ضریب پابندی دیگر دولتها (بویژه دولتهای متهم به نقض حقوق بشر) به این رژیم حقوقی، از جلوه بیشتری برخوردار است.\* بر این اساس می‌توان گفت آمریکا در

#### 1- Hands-off

\* به‌رغم توضیح مزبور در خصوص بهره‌گیری دائمی آمریکا در دوران جنگ سرد از منابع نرم قدرت (چون حقوق بشر) در جهت پیشبرد منافع امنیتی - استراتژیک خود، این وضعیت در اوایل دهه ۷۰ (که مقارن با نفوذگذاری گسترده کنگره در سیاست خارجی و تقویت جایگاه گرایشات حقوق بشرگرایانه در رفتار خارجی این کشور است) و نیز دوره کارتر، مشهودتر است. م. ک: (Cohen, 1979, 222-226)

دوره جنگ سرد موفق شد که به کمک منابع نرم قدرت (در ابعاد اقتصادی، فرهنگی و ارتباطات...) ائتلاف با دوامی را با مشارکت متحدان اروپایی (همراه با ژاپن و استرالیا) پدید آورد و از رهگذر آن، به تحقق اهداف استراتژی سده بندی یا مهار در برابر تهدیدات حاصل از اتحاد شوروی و کمونیسم مساعدت رساند.

این شیوه "بهره برداری گزینشی" از مضامین اخلاق گرایانه در پوشش نرم افزار گرای در مسیر تحقق اهداف امنیتی - استراتژیک، در فضای بعد از جنگ سرد نیز به عنوان جزء جدایی ناپذیر الگوی رفتار خارجی آمریکا مطرح بود. برای واکاوی دقیق این معنا باید به نکات زیر توجه داشت:

اولاً: آموزه نظم نوین جهانی بوش (اول)، به عنوان مهمترین شاخص نرم افزار گرای وی و اصل سامان بخش به رفتار خارجی آمریکا در شرایط بعد از جنگ دوم خلیج فارس (۱۹۹۱) و حذف ابر قدرت رقیب، از سوی منتقدان آن مورد بررسی قرار گرفته است. در این مورد کارآمدی و ثبات قدم رهبران آمریکا در زمینه پیشبرد آرمان مزبور، بویژه ارتقای نقش حقوق بشر در مناسبات بین المللی، مورد تردید واقع شده است؛ حتی فراتر از آن، رویکرد نرم افزاری مزبور به عنوان سازوکار نوینی در جهت تحقق "صلح آمریکایی" و استقرار هژمونی جهانی این کشور، مورد انتقاد قرار گرفت. (Honey and Barry, 1999, 2; and Forsythe, 2000, 14)

ثانیاً: دامنه نقد رویکرد نرم افزار گرای آمریکا در دوره کلیتون، به دیدگاههای خاصی ختم شده است؛ در این خصوص چهره آشکار عمل گرای (پراگماتیسم) و اولویت گذاری کابینه وی برای دغدغه های مربوط به منافع امنیتی - استراتژیک (در برابر پایبندی به مضامین اخلاق گرایانه و پیشبرد واقعی نرم افزار گرای) مورد توجه است. پافشاری تحلیل گران بر محورهایی چون "مداخله گرای"، "عدم پذیرش کنوانسیونهای بین المللی (چون کنوانسیون حذف کلیه اشکال تبعیض علیه زنان، کنوانسیون حقوق کودکان...)"، "مخالفت با اساسنامه تأسیس دیوان کیفری بین المللی در جریان اجلاس رم - ۱۹۹۸"، "بهره گیری یکجانبه از سازوکار تحریم"، "حمایت از رژیمهای اقتداری و ناقض حقوق بشر"، "بی تفاوتی در برابر نسل کشی در نبرد داخلی بوسنی (بویژه در حدفاصل ۱۹۹۸-۱۹۹۵)"، ... در عمل بر ابعاد منفی رفتار خارجی آمریکا و شالوده های

ارزشی آن در مقطع زمانی مزبور (دوره کلیتون)، تأکید دارد. به‌طور منطقی پافشاری دولت دموکرات کلیتون بر سازوکارها و اهداف رئالیستی (واقع‌گرایانه) به عنوان اصول راهنمای استراتژی کلان این دولت در دهه ۱۹۹۰، باید نشانه آشکاری از ناکارآمدی منابع نرم قدرت در زمینه جذب و اقناع دیگر ملت‌ها و کنترل رفتار آنان تلقی شود. ثالثاً شاخص‌ترین صحنه آزمون نرم‌افزارگرایی آمریکا در مقطع بعد از ۱۱ سپتامبر، از دوره تهاجم نظامی این کشور به عراق و اشغال نظامی آن آشکار شده است. برای نقیضه‌ی الگوی نرم‌افزارگرایی بوش (دوم)، بسیار مناسب است که به واضح نظریه قدرت نرم، یعنی جوزف نای، مراجعه نماییم. وی در مقاله‌ای که اخیراً در همین مورد منتشر کرده است، (Nye, 2004, 16-20) درصدد واکاوی از علل افول توانمندی آمریکا در زمینه بهره‌گیری از قدرت نرم برآمده و در همین زمینه، راه‌حلهای قابل تأملی را نیز ارائه داده است.

در بخش اول این مقاله، نای به گسترش احساسات ضدآمریکایی در سالهای اخیر اشاره دارد و برای تأیید نظر خود، به نتایج نظرسنجی‌های انجام شده در این مورد استناد می‌نماید. وی در پاسخ به کسانی (چون رامسفلد) که نسبت به قابلیت‌های قدرت نرم به دید تردید می‌نگرند و سنگ‌بنای پیشبرد منافع آمریکا را در منابع قدرت سخت‌افزاری آن می‌جویند، بر ضرورت گسترش و تعمیق جذابیت سیاست‌های آمریکا از طریق منابع نرم قدرت تأکید کرده و آن را به عنوان پیش‌شرطی غیرقابل اغماض در صحنه مبارزه با تروریسم و جلب همکاری دیگر کشورها، مورد توجه قرار می‌دهد. (Ibid., 16-17)

نویسنده در بخش دیگری، از کاهش توجه دولتمردان آمریکا بعد از سپتامبر نسبت به قابلیت‌های منابع نرم قدرت سخن می‌گوید؛ از جمله به افول سطح منابع انسانی و بودجه‌ای "آژانس اطلاعاتی ایالات متحده"، روند کاهش یافته "راه‌اندازی کانال‌های رادیویی" توسط این کشور و نیز جریان رو به کاهش "مبادلات فرهنگی"، در مقایسه با دوره جنگ سرد و سالهای بعد از آن، اشاره می‌کند.

نای تمرکز بحث خود را به خاورمیانه و چگونگی بهره‌گیری از منابع نرم قدرت بویژه انقلاب اطلاعات، ارتباطات و تبلیغات، برای خنثی کردن مخالفتها و چالشهای

پیش روی آمریکا در این منطقه، اختصاص داده است. در این مورد وی بر سه استراتژی کوتاه، میانه و بلندمدت تأکید دارد:

در بعد کوتاه مدت، نای رهبران آمریکا را به جسارت و چابکی در ارائه پاسخهای تبلیغاتی فراخوانده و راهکارهایی را چون راه اندازی کانالهای رادیویی و تلویزیونی (همانند رادیوی Sawa و کانالهای تلویزیونی که در دوره کلیتون به زبانهای عربی و فارسی فعالیت می کردند) پیشنهاد می کند.

در بعد میان مدت، بر ضرورت ترسیم چهره‌ای از ملت آمریکا به عنوان ملتی دموکراتیک و مصلح که نسبت به زندگی اعراب و مسلمانان (از ابعاد سیاسی، بهداشتی، ... ) کاملاً احساس مسئولیت می نماید، اصرار می کند.

مهمترین بخش از استراتژی این نویسنده، در بعد بلندمدت آن معنا و هویت یافته است. در این چارچوب سیاستهای آینده نگرانه‌ای چون "مبادلات آموزشی و فرهنگی"، "توسعه جوامع مدنی باز و غنی در خاورمیانه از طریق گسترش بنیادها، دانشگاهها و دیگر سازمانهای غیردولتی در این منطقه"، "مدرنیزه کردن نظام آموزشی" ... مورد توجه خاص قرار دارد. به زعم وی یکی از دستاوردهای این نوع سرمایه گذاری، ظهور طیف خاصی از روشنفکران بومی و گروههای اجتماعی در این کشورهاست که ضمن آشنایی دقیق با مسائل آمریکا، به عنوان سخنگویان این دولت، مدافع امکان آشتی پذیری میان لیبرال دموکراسی و فرهنگ اسلام - آسیایی، خواهند بود. (Ibid., 19)

ناگفته نماند که فراتر و مهمتر از موارد پیش گفته به عنوان نقد مجملی از مواضع نرم افزاری بوش (دوم)، صحنه تحولات داخلی عراق گویای ضریب ناتوانی کابینه فعلی آمریکا در جهت استقرار دموکراسی و امنیت فراگیر در این کشور است. به طور منطقی در این شرایط، زمینه‌های تحقق اهداف نای در صحنه اهداف و آرمانهای آمریکا در خاورمیانه و عراق، یعنی جذابیت آفرینی برای اخلاقیات و تمدن آمریکایی و هدایت ملتها به سوی تبعیت از آن، با چالشهای عمده‌ای مواجه شده و خواهد شد.

#### کلام پایانی

«قدرت غالباً خاموش و فریب کار است، اما هنگامی که هریان و آشکار شده و به عنوان سلطه درک و برداشت می شود، ناگزیر پاسخ می طلبد.» (Ikenberry, 2004, 145)

نبرد گسترده دولت بوش با تروریسم، تهاجم نظامی به افغانستان و عراق (به عنوان پیامدهای آموزه مزبور)، افزایش بودجه نظامی و استراتژی بحث‌انگیز شورای امنیت ملی در سال ۲۰۰۲، شرایط لازم را برای بازگرداندن قدرت آمریکا به روزهای خوشبختی و شادکامی فراهم آورد. در این خصوص برخی از تحلیلگران در صدد تشریح "نیت‌های خیرخواهانه" این دولت به عنوان شرایط لازم برای پیشبرد اهداف متعالی و ارزشهای انسان‌گرایانه جامعه بشری برآمده‌اند. فرگوسن از نویسندگانی است که در چارچوب تبیین ویژگیهای مشترک ایالات متحده با امپراتورهای کهن، بویژه نقش بریتانیا در قرن ۱۹، کابینه بوش پسر را در راستای مساعی رؤسای جمهور پیشین از ویلسون تا کلینتون در نظر می‌گیرد؛ بر این اساس، تمامی تلاشهای دولتهای مزبور چون اقتصاد آزاد، دموکراسی، حاکمیت محدود شده، شأن و منزلت انسان و حاکمیت قانون در قالب "استراتژی آزاداندیشی و راستی‌طلبی"<sup>۱</sup> مورد تحلیل قرار می‌گیرد. افزون بر آن، نویسنده مزبور تأکید می‌نماید که گسترش زبان، آرمان‌ها و فرهنگ آمریکا در شرایط اخیر، باعث می‌شود که بار دیگر این کشور را با روم در زمان اوج آن مقایسه نماییم. اما ادعای تعجب‌برانگیز وی این است که بیان می‌دارد جهان به سطحی فراتر از نظم لیبرال کنونی امپراتوری آمریکا نیاز دارد؛ به این معنا که رهبری روشن‌گرانه و با بصیرت نظم بین‌المللی فعلی، تنها در سایه نقش این کشور تحقق خواهد یافت. (Ferguson, 2004)

رفتار خارجی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر، به عنوان "مؤلفه‌ای آشوب‌برانگیز" در سطح مسائل بین‌المللی و سیاست دولتهای دیگر، دیدگاههای تحلیل‌گرایانه را معطوف به خود ساخته است. به کلام دیگر؛ ستایش نومحافظه‌کاران مسلط بر نظام تصمیم‌گیری (خارجی) این کشور از ضرورت اعمال "قدرت شکوهمندانه" آن در چهره نیروی لیبرال که دموکراسی را ترویج و استبداد، تروریسم، تهاجم نظامی و تولید و تکثیر سلاحهای کشتار جمعی را محکوم و تفسیح می‌نماید (Ikenberry, Op.Cit.)؛ به موضوع ارزیابیهای نقادانه در چارچوب تشریح ظرایف سیاست خارجی کابینه بوش تبدیل شده است. در این زمینه باید از دیدگاههایی سخن گفت که در خصوص امپراتوری در حال ظهور آمریکا، از ابعاد هزینه‌های مالی غیرقابل قبول آن، تأثیر فرساینده آن بر دموکراسی و تهدیدهای بعد از جنگ جهانی دوم ... اظهار نگرانی کرده‌اند (Ibid). از جمله می‌توان

به باربر اشاره کرد؛ وی در کتابی که اخیراً بر محور ترسها امپراتوری آمریکا منتشر ساخته است، دولت بوش (پسر) را به عنوان کابینه‌ای درگیر در وسوسه ایفای نقش مزبور (امپراتوری) مورد توجه و تحلیل قرار می‌دهد. بر این اساس نویسنده تأکید دارد که کابینه فعلی ایالات متحده با توسل به حق عمل یکجانبه، نبرد پیشگیرانه و تغییر رژیم، چارچوب همکاری قانونی را که برای مبارزه و جنگ با آنارشی و هرج و مرج تروریسم لازم بود، تضعیف کرد. (Barber, 2003)

ثمد، مقاله‌نویس فرانسوی، با تأکید بر روند بشدت کاهنده اهمیت ژئوپلیتیک آمریکا، جهان کنونی را در حال خروج از دوران استیلای امپراتوری لیبرال این کشور در نظر می‌گیرد. این نویسنده ضمن تصریح بر نقش قاطع ایالات متحده در ایجاد نظام اقتصاد جهانی در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، این کشور را در معرض رویارویی با مراکز قدرت جدیدی در اروپا و آسیا می‌داند، شرایطی که به‌طور فزاینده به ضعف و فساد آن منجر خواهد شد. (Todd, 2003)

به عنوان فصل مشترک دیدگاههای نقادانه مطرح شده، می‌توان به «تأکید بر کارایی ناقص قدرت نظامی در پیشبرد منافع ملی آمریکا» اشاره کرد. به کلام دیگر، نظریه‌های مزبور در کنار تبیین زمینه‌های چالش برانگیز در برابر اعمال نقش جهانی این کشور، بویژه بعد از حادثه سپتامبر ۲۰۰۱، بر این معنا اتفاق نظر دارند که امپراتوری که براساس سلطه نظامی شکل می‌گیرد، از توفیقی برخوردار نخواهد بود؛ نقشی که ایالات متحده به عنوان لویاتان در جهان هابزی ایفا می‌کند، بیش از اطاعت‌پذیری از سوی دیگر ملتها، به افزایش مقاومت آنان منجر خواهد شد، چرا که (به تعبیر پارسنز) «قدرت خام، بدون اقتدار اجماعی، انقباضی توخالی است؛ هرچه از آن بیشتر استفاده شود، زودتر کاهش می‌یابد.» (Ikenberry, Op.Cit., 152)

بر این اساس، دیدگاههای نای (در خصوص منابع نرم قدرت آمریکا و تجویزهای گسترده وی در جهت ترغیب بیشتر دولتمردان این کشور به تعبیه مؤلفه‌های مزبور در سیاست خارجی)، باید به عنوان راهکاری قابل تأمل در زمینه تحقق منافع کلان ایالات متحده در شرایط رویارویی با تهدیدات جدید در نظر گرفته شود؛ دستورکاری خاص که در جهت کاهش و تضعیف چالشهای شکل گرفته در برابر قابلیت‌های نظامی این کشور عمل می‌نماید.

نکته این است که چهره جدید قدرت آمریکایی (قدرت نرم) که اکنون در چهره استیلاطلبی و ایفای نقش هژمون تجلی یافته است، به پاسخی کارآمد نیز نیازمند است. در این زمینه باید از جهان اسلام به عنوان "صحنه آزمون عملی"، توانمندیهای متنوع آمریکا و "عرصه پاسخگویی مناسب" به منابع قدرت آن، بویژه منابع نرم، سخن گفت. مسلماً درونمایه فرهنگی و تمدنی کشورهای مزبور باید از مهمترین دستمایه‌های تقابل با الگوی نقش‌آفرینی قدرت نرم ایالات متحده در صحنه تحولات این منطقه محسوب شود.

در همین زمینه، تهاجم نظامی به عراق و مساعی گسترده دولتمردان آمریکا در جهت شکل‌گیری نظام سیاسی و اقتصادی مطلوب، بیش از هر چیز به عنوان تهدیدی مستقیم علیه مهمترین منافع ملی این کشورها، یعنی "مبانی امنیت هویتی - فرهنگی"، باید در نظر گرفته شود. بر این اساس، به نظر می‌رسد که دست‌اندرکاران نظام اسلامی ایران، بویژه در حوزه اندیشه‌ورزی و سیاست‌سازی در عرصه‌های سیاست، فرهنگ و اقتصاد، با دستورکار جدیدی مواجه شده‌اند که هرگونه غفلت و تسامح نسبت به آن جبران‌ناپذیر خواهد بود.



منابع فارسی

- ۱- هرسیج، حسین. "رابطه عملیات تروریستی و سیاستهای مداخله‌گرایانه آمریکا". *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال ۱۶، شماره ۱۷۱-۱۷۲ (آذر - دی ۱۳۸۰).
- ۲- "آمریکا پس از ۲۹ ژانویه (۱)", *بولتن*، مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی تهران.
- ۳- صادقی، احمد. "بازنگری مفاهیم و مبانی قدرت در روابط بین‌الملل". *فصلنامه سیاست خارجی*، سال شانزدهم، شماره ۱ (بهار ۱۳۸۱).
- ۴- گزیده اخبار سیاسی ماه، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال سوم، شماره ۲۵ (دی ۱۳۶۷).
- ۵- بوش، جرج. "استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا در دهه ۱۹۹۰". ترجمه مجتبی امیری. *اطلاعات* (۱۳۷۰/۹/۵).
- ۶- استاک‌ول، جان، *نگهبان اورنگ*، نقش آمریکا در نظم جهانی، ترجمه م. زنگنه. تهران، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱.
- ۷- کیوان حسینی، سیداصغر. "مبارزه با تروریسم و سامان‌بخشی به سیاست خارجی آمریکا". *فصلنامه سیاست خارجی*، سال یازدهم، شماره ۴۱-۴۰ (پاییز - زمستان ۱۳۸۱).
- ۸- کیوان حسینی، سیداصغر. "نظریه‌های دولتهای ورشکسته و جایگاه آن در ملاحظات نوین آمریکا". *مجله سیاست دفاعی*، سال یازدهم، شماره ۳ (تابستان ۱۳۸۲).
- ۹- "استراتژی کلان نفولیرالیستی"، برداشت‌اول، سال دوم، ویژه‌نامه شماره ۲ (اردیبهشت ۱۳۸۲).
- ۱۰- برومبرگ، دانیل. "آزادسازی در برابر دموکراسی، درک اصلاحات سیاسی در کشورهای عربی"، ترجمه آرمن نرسیسیان، *ایران* (۱۳۸۲/۹/۱۱).
- ۱۱- گوردن، فیلیپ. "بیش‌خاورمیانه‌ای بوش". ترجمه حمید مرادخواه. *گزیده تحولات جهان*، شماره ۱۸ (شهریور ۱۳۸۲).

English Reference :

- 1- Barber, Benjamin R., *Fear's Empire : War, Terrorism, and Democracy* (New York : Norton, 2003).

2. Barry, Tom, "The U.S. Power Complex: What's New", *In*, ([www.fpif.org](http://www.fpif.org)).
3. Berger, Samuel R., "Foreign Policy for a Democratic President", *Foreign Affairs*, Vol.83, No.3 (May/June 2004).
4. Burkhaliber, Richard, "Two Centuries of World Order", *Time* (6 May 1991).
5. Calco, David, *Beyond American Hegemony : The Future of the Western Alliance*, (New York : Basic Books, 1987).
6. Clawson, Patrick, "Promoting Democracy Abroad", *Orbis*, Vol.37, No.4 (Fall 1993).
7. Clinton, Bill, "A New Covenant American Security", (Speech at Georgetown University, Washington, D. C., December 12, 1991).
8. Cohn, Robert, "Human Rights Decision – Making in the Executive Branch", in, Donald Kommers and Gilberts Loescher (eds.), *Human Rights American Foreign Policy*, (London : Notre Dame University Press, 1979).
9. Deible, Terry L., "Strategies Before Containment : Patterns For the Future", in, Eugene R. Witkopf (ed.), *The Future of American Foreign Policy*, (New York : ST. Martin's Press, 1994).
10. Doriansky, Paula J. and Carothers, Thomas, "Democracy Promotion Explaining the Bush Administration's Position", *Foreign Affairs*, Vol.82, No.2 (May/June 2003).
11. Dueck, Colin, "New Perspectives on American Grand Strategy", (a Review Essay), *International Security*, Vol.28, No.4 (Spring 2004).
12. Ferguson, Nill, *Colossus : The Price of American's Empire* (New York: Penguin Press, 2004).
13. Forsythe, David, *Human Rights and Comparative Foreign Policy*, (New York : United Nations University Press, 2000).
14. Gelb, Leslie H., and Rosentbal, Justine A., "The Rise of Ethics in Foreign Policy, Reaching a Values Consensus", *Foreign Affairs*, (May/June 2003).
15. Holloway, David, "Gorbachev's New Thinking", *Foreign Affairs*, Vol.36, No.1 (1988-1989).

16. Honey, Martha, and Barry, Tom, "In Focus : Human Rights and the U.S. Policy", (March 1999), *In*, (File//A:/human right & U.S.htm).
17. Huntington, Samuel, "The Lonely Super Power", *Foreign Affairs*, Vol.78, No.2 (March - Avril 1999).
18. Ikenberry, John, "American's Imperial Ambition", *Foreign Affairs*, Vol.81, No.5 (Sep/Oct 2002).
19. Ikenberry, John, "Illusions of Empire, Defining the New American Order", *Foreign Affairs*, Vol.82, No.3 (March/April 2004)
20. Kagan, Robert, "The Benevolent Empire", *Foreign Policy*, No.111 (Summer 1998).
21. Khalilzad, Zalmay, "Losing the Moment? The United States and the World After the Cold War", *The Washington Quarterly*, Vol.18, No.2 (Spring 1995).
22. Kissinger, Henry, "The New World Order", *in*, Chester A. Croler & Fen Olson hampson, *Managing Global Chaos, Sources of and Responses to International Conflict*, (Washington : Endowment of U.S. Institute International of Peace, 1996).
23. Kurth, James, "Migration and the Dynamics of Empire", *The National Interest*, No.71 (Spring 2003).
24. Leicester, Graham, "From Dominance to Leadership : America's Place in the World", *The Political Quarterly*, Publishing Co. LTD, 1996.
25. Lind, Michael, "The Op-Ed History of America", *The National Interest*, (Fall 1994).
26. Maynes, Charles William, "Contending Schools", *The National Interest*, No.63 (Spring 2001).
27. Maynes, Charles William, "The Perils of (and for) and Imperial America", *foreign Policy*, No.111 (Summer 1998).
28. Mazarr, Michael J., "George W. Bush Idealist", *International Affairs*, Vol.79, No.3 (2003).
29. Nitze, Paul H., "American : An Honest Broker", *Foreign Affairs*, Vol.69, No.4 (Fall 1990).

- 30\_ Nye, Joseph S., Jr, "Limits of American Power", *Political Science Quarterly*, Vol.117, No.4 (2002-03).
- 31\_ Nye, Joseph S., Jr, "Redefining the National Interest", *Foreign Affairs*, Vol.74, No.4 (July-August 1999).
- 32\_ Nye, Joseph S., Jr, "Soft Power", *Foreign Policy*, No.80 (Fall 1990)
- 33\_ Nye, Joseph S., Jr, "The Changing Nature of World Power", *Political Science Quarterly*, Vol.105, No.2 (1990).
- 34\_ Nye, Joseph S., Jr, "The Decline of America's Soft Power, Why Washington Should Worry?", *Foreign Affairs*, Vol.83, No.3 (May/June 2004).
- 35\_ Nye, Joseph S., Jr, *Soft Power : The Means to Success in World Politics*, (New York : Public Affairs, 2004).
- 36\_ Nye, Joseph S., Jr, *The Paradox of American Power : Why the World's only Superpower Can't Go it Alone*, (New York : Oxford University Press, 2002).
- 37\_ Slater, David, "Locating the American Century : Themes for a Post-colonial Perspective", in, Slater & Taylor, *Op. Cit.*
- 38\_ Snyder, Jack, "Imperial Temptations", *The National Interest*, No.71 (Spring 2003).
- 39\_ Todd, Emmanuel, *After the Empire : The Breakdown of the American Order*, (New York : Columbia University Press, 2003).
- 40\_ Wallop, Malcolm, "American Needs a Post-containment Doctrine", *Orbis*, Vol.37, No.2 (Spring 1993).
- 41\_ Walt, Stephen, "Beyond Bin Landan, Reshaping U.S Foreign Policy", *International Security*, Vol.26, No3 (Winter 2001-2002).
- 42\_ Zelikove, Philip, "The Transformation of National Security", *The National Interest*, (Spring 2003).
- 43\_ <http://www.fas.org/spp/Military/docops/National/1996Stra.htm>.
- 44\_ <http://www.whitehouse.gov/news/Releases/2002/200/20601.html>.
- 45\_ <http://www.whitehouse.gov/nss.html>.